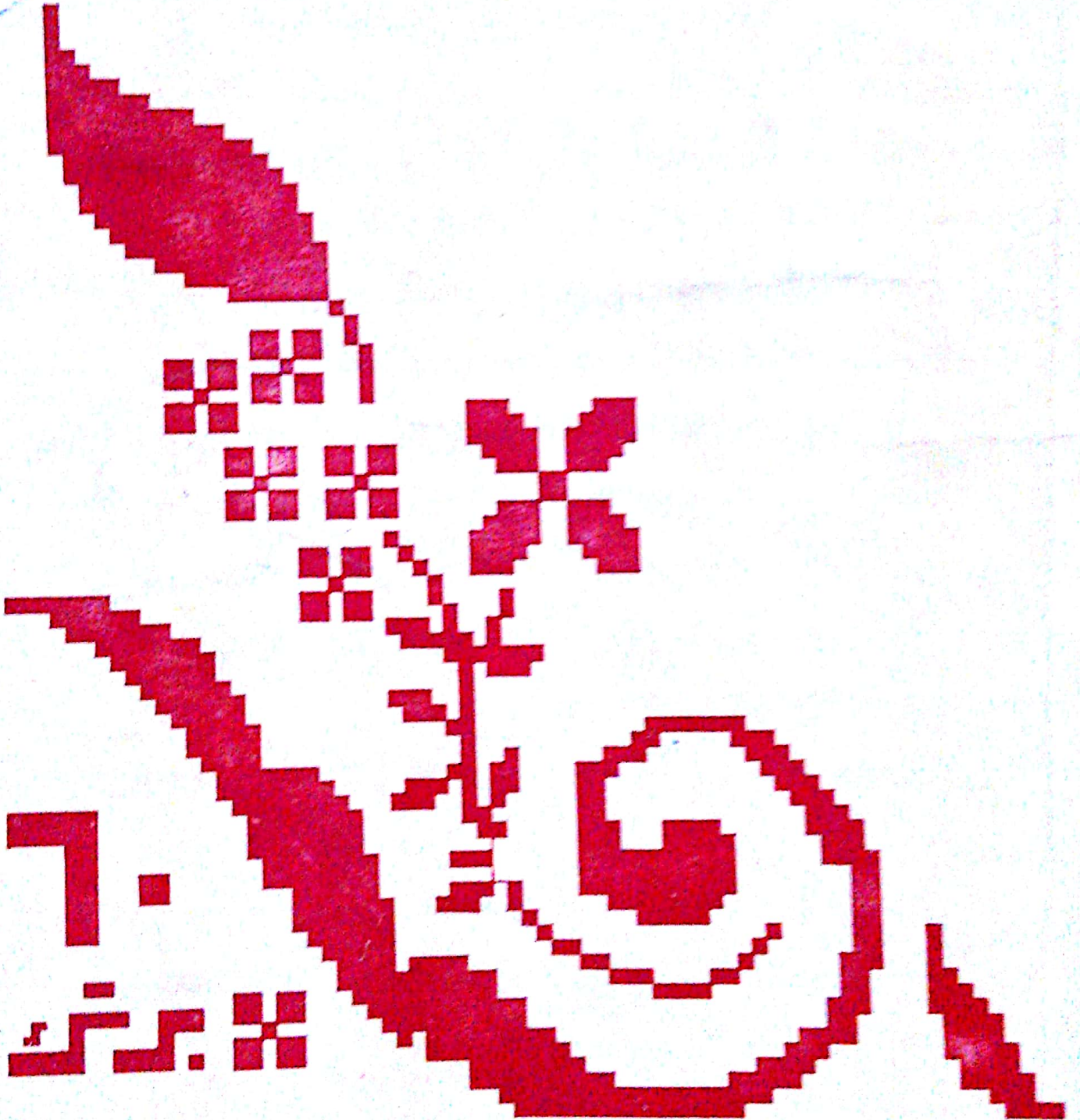


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مركز تهيئه و توزيع كالا
موسم

اجارة



« بِسْمِ اللَّهِ »

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اللَّهُمَّ اكْرِمْنَا بِسُورَةِ الْقُرْآنِ
وَاجْعَلْنَا مِنْ ظِلِّهَا السَّوْمِ
اللَّهُمَّ افْتَحْ عَلَيْنَا أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ
وَأَنْشُرْ عَلَيْنَا خَزَائِنَ عِلْمِكَ
يَا رَحِيمُ يَا رَحِيمُ

اجارة

« بسم الله الرحمن الرحيم »

ح ا ج ا

خرج اصداهما

« هي الحقة على تملك المنفعة المعلومة بوجوه معلوم »

خرج الوصية بالمنفعة

خرج البيع والصلح

(چون این در تحقق به اعیان داده) (چون عین در آن نیست)

صیغه اجاره :

باید قید منفعت را ذکر کند.

« اجرتک منفعتمنا سنة » نیاز نیست.

« اجرتک منفعتمنا سنة » نیاز نیست.

« اجرتک منفعتمنا سنة » نیاز نیست.

که نیاز هست ← زیرا تملک مؤید تحقق عین است

« نعتك هذه الدار شهراً » اجاره باطل است

« نعتك سكنها سنة » دو وجه است :

① بیع موقوف در نقل اعیان است و منفعت تابع عین است و اگر مجزاً فقط در انتقال منافع انتقال شود مخر ندارد.

② الامنع / المانع

اجاره از عقود لازم است و قابل فسخ نیست جز جایی که در اطلاق باشد.

اچاره باطل نزل شود حتی اگر بیع بعد از آن واقع شود
 چه خریدار مورد اجاره خود اچاره ~~بطلد~~ باشد و چه دیگری! ^{کننده}
 اگر خریدار اچاره ~~بطلد~~ ^{کننده} خریدار
 باشد هم ~~بطلد~~ ^{کننده} نمی باشد
 در حدود هم اچاره این حد است

منی تواند منی را تا غیر از ازاره تا

را که بهره برد از ملک

اگر خریدار فردی غیر از او

اچاره با صوت هم

باشد باید همه بخاید تا مدت

باطل نمی شود

اگر از اچاره چه خبر بود:

اچاره منتفی شود

① عتواند فتح نماید

بیع را با یا

اچاره با عذر آوردن مستاجر

باطل نزل شود مگر آنکه بعدی گذرند

② اچاره را بپذیرد که

مهم باشد که مانع استعمال و نفع برنج از

تا انقضا صورت مسلوب

مال الاجاره شود که در این صورت اقرب

المنفعة است!

جواز فتح برابر هر کدام از آنهاست

صورت ندارد

خاصه مثلا ملک برکت

باشد و حدت منتظر

حیات خود حق است

از صفت آنها داشته خذ اچاره

دادن بر اعلی و بعد از مرتکب نیست بر اچاره باطل است

هر چه که قابل نفع بودن باشد

قابل اچاره دادن است به شرط

بقا عین!

چند تنفر باشد و چه منع باشد

با اذن مرتکب

استاجر ضامن عین اجاره نیست
مگر افراط یا تفریط کرده باشد.

اگر در عقد اجاره شرط کردند که مستاجر
ضامن عین باشد عقد باطل است زیرا
خلاف شروط شرعی است.

شرط حیار می تواند بگذارد.

ولیکن یا وصی نمی تواند بدون افون موکل خود شرط حیار بگذارد بکسی که حر موقع حواستند فسخ نماید.

یا موجود مستاجر باید کامل باشد و حق تصرف داشته باشد
صنفه باید معین باشد }
واجب است " }
صبی X
مجنون X
مجبور X

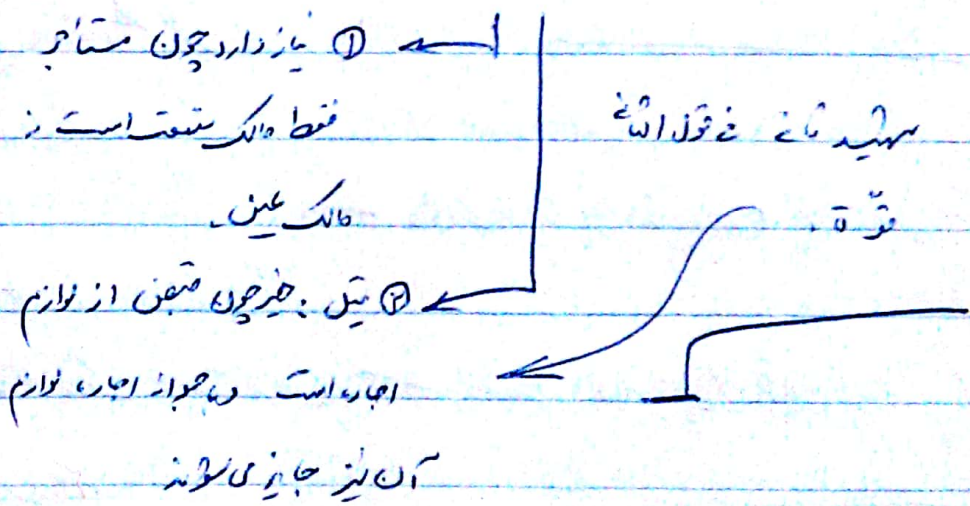
به مجرد عقد ← موجود مالک اجاره است
که مستاجر مالک منفعت است ← بلافاصله می تواند عین را تحویل بگیرد
ولی نمی تواند قبل از اتمام آن را قبض کند

اگر در اجاره غیر بود، اجاره می تواند فسخ نماید
یا درین بگردد در اجاره عین
اگر اجرت معین باشد که مانع تبدیل
آن باشد.

اگر معین نبود بدل آن را مطالعه کنید.

مستاجر حق دارد که عین را اجاره دهد مگر آنکه سبب برهما کرده باشد که مستاجر فقط مجوز است از اجاره منفعت ببرد.

عین را در اختیار
قدری گذاشتن نیاز به اذن مالک
دارد، حیرت کننده است!



اجیر مطلق

مباشرت : سواً وسطاً دو سخن این بار چه با برتر (خودت یاد داری)

زبان : این را خودت بدوز حرقت خلقتی (از دنیا فردا)

خرد : من در محرم این بار چه پیرا حق بود (حرکت حرقت)

زیرا مطلق است
نسبت به مباشرت
یا زبان یا خرد

شهادت : معجز نبین فرد اجیر مشترک هم گفته اند و

همان اجیر مطلق بهتر است زیرا مقابل معنی است

اجیر مطلق می تواند برای غیر هم کار کند و به همین جهت مشترک گویند که می تواند اجیر چند نفر شود.

شهادت اول : اگر در اجاره زبان تعیین نشود، معنای

فردیت است یعنی در زبان حاضرند آینه

با این تعریف، عدم ذکر زبان معنی اطلاق نسبت

شهادت : حرف شهادت مطلق احوط است ولی دلایل بر آن

نداریم مگر خبر در اصول که اگر قائل شویم که امر دلالت

بر قود دارد، فرائض سهیه صحیح خواهد بود

۷/۳

اگر مستاجر، مورد اجاره را تحویل بگیرد و زبان امکان استفاده از آن نیز بگذرد حتی اگر استفاده نکرده باشد، باید اجاره را بدهد زیرا که توانست استفاده کند

فرع اول

فرع دوم

منفعت باید حلال باشد و در صورت حوت، اجاره باطل است.

از لحاظ اجاره، عوض از آن اجرات و بعد از گذشت زمان استفاده، تمسک استوار می‌باشد.

در عبد آتی دلیل خاص داریم که اگر چیزی به آن ضمیمه شود می‌توان آن را اجاره داد یا بیع کرد.
(مثلاً همراه یک کلاس فدر)

اجیر (یا موجر) باید قدرت بر تسلیم مورد اجاره را داشته باشد در غیر اینصورت اجاره باطل است، مثلاً اجاره دادن اسب فراری.

اقوال:

① چون در بیع روایت چیزی کرده اجاره هم از بیع بیع پابین تر است پس در اجاره به طریق اولی جایز است.
(اجاره سهل تر از بیع است)

بعضی اموال را نمی‌توان فروخت یا اجاره داد:

② اجاره عبد آتی صحیح نیست چون در اجاره دلیل نداریم. (بیع عبد آتی غایبه دارد، می‌تواند به عنوان گفته آزادش گردد و له اجاره عبد آتی غایبه اش ندارد)

خانه‌ای که در اجاره دیگری است

عنوان فروخت و له نمی‌توان اجاره داد چون منقشر مال من نیست!

خانه‌ای که موقوفه است منقشر

مال من است می‌توانم اجاره دم و لبر غنیه نیست پس نمی‌شود فروخت.

فرع سوم

صنم در اجاره باید این شرط را داشته باشد یا نه؟

اگر بنجر احیم عبد آبق و افرد شم باید صنم قابل فروش به تنهایی باشد و در اجاره باید صنم قابل اجاره وارن باشد.

سپیدانی: دو وجه است و

۱) صنم هیچ شرط ندارد.

۲) صنم باید متناسب با مورد فروش

جایز باشد (در بیع، بیع دوم)

دومی اظهر است و صنم هم حیض را تقریب کرده است.

اگره مستاجر توان حصول عبد آبق را داشته باشد، نیازی به صنم نیست.

یا عبد معضوب را به خود غاصب اجاره دهد.

اگر قبل از تحویل مال الاجاره مانعی در تحویل آن پیدا شد؟

فرع چهارم

۱) مستاجر می تواند اجاره را به هم بزند.

۲) می تواند صبر کند تا مانع بر طرف شود.

۳) می تواند اجرة المثل را از غاصب بگیرد.

۴) می تواند اجرة المثل را از موجر بگیرد.

اگر مانع به سرعت بر طرف شد

چون حتی حیدر حادث شده بود

استجاب بقای آن می شود و در

نتیجه با رفع مانع هنوز حتی فتح برای

مستاجر باقیست

اگر بعد از قبض مال توسط مستاجر، مانعی

پیش آید

مانع تلف است \leftarrow اجاره باطل است

مانع غصب است \leftarrow اجاره باطل نیست

فروع پنجم

فروع ششم

و تواند اجاره را از غاصب بگیرد

بعد از تحویل گرفتن مفید که معیوب

بوده است ، و تواند اجاره را فسخ نماید

= مفید مانع : و تواند ارزش بگیرد

= قبل : ارزش نمی تواند بگیرد

در بیع

تصرف بعد از عیب

مقط حیدر

اگر عیب بعد از

تحویل حادث شده ، و تواند فسخ کند یا ارزش بگیرد (مثل قبض است)

در اجاره چون

منفعت امری ندر عمر

نسبت معیوب

قیمت سالم عرفی - قیمت معیوب عرفی

قیمت سالم عرفی

ارزش :

است و تواند هر وقت خواست

حتی بعد از تصرف فسخ نماید ، چون در منافع آئینده

ارزش = نسبت معیوب \times ثمن

تصرف نگردیده است تا حق حیدر فسخ در آن ساقط شود

قیمت کالا در عرف	۱۲۰۰ تومان	←	بهره بر مریوطه به عیب است
قیمت کالای معیوب در عرف	۹۰۰ تومان		بهره بر مریوطه از عیب و بازمیگرداند بهره
مقدار عیب	۳۰۰ تومان		اگر ۱۰۰۰ تومان فروخته شود
			۲۵۰ تومان بهره می شود.

سر دلمه: گفتند اگر مقداری استفاده کرد بعد نمید معیوب است، باید اجرت را بد حد برابر آن مقدار، نمی تواند بگوید من سالم می خردم تا بیرون اجرت میزدیم؟

حق خیار که آمد دیگر مستقر شده است اگر بویج به سرعت عیب را برطرف کرد، باز هم حق هست، زیرا احکام می کنیم در ذوال خیار و استسقی ب بقای خیار جاری می شود.

ج، فرمودند اجرت المثل یعنی اجرت کالا معیوب و ای دهنده سالم را.

سبب است

وقتی اجیر گرفتنی با آنها اجرت را طی کن.



امام علیه السلام چند بار مصلحتش را زد و آن در همین مضمون بود که آنرا بر خلاف فرمان این بدو عمل کردن اجیر گرفته بودند.

سبب است

۷/۵

للمعنی

دادن مزد را به تاخیر نیندازند و زود بدهند، و چیزی بیشتر بدهند بهتر است.

کراهت دارد

صانه هفت اخلاقی است؛

که عزامت الفتن به گردش بیاید از بند

۱۱ ضامن است

اگر مال در دست اجیر تلف شد گشتن

۱۲ ضامن نیست (مگر ثابت شد که

عوض یا بدل کراهت دارد

تفریط کرده است)

پس در مواردی که ضامن

هست، کراهت دارد مال

را از او عوض گرفتند

مگر آنکه آدم مستتر باشد که

ایمان در سر نیست و لا ابا له

است که دیگر کراهت ندارد.

اگر در عقد شرط

نشده باشد که اجیر

خودش کار را انجام

دهد، نه تقاضای دیگری

را اجیر کند تا آن

کار را انجام دهد.

اگر مستقار کار را خود انجام

داده عطاء اتصال

ندارد باقی را اجاره

دهد، ولی اگر وجه

کاری نکرده محل اتصال

است و در سبب اقرب

را اجاره دادند.

مانع آن ندارد که به مبلغ کمتر

اجاره بدهد و چیزی خودش بخورد

روایاتی که دل بر این است

به خط صلح با آن است که دل بر

جواز نه، محل بر کراهت است

اینکه آیا تحویل مال به دیگری اجاره

خواهد، اختلاف است؛

۱۱ اجاره مستقار خواهد

ولی نیاز به اذن مالک

هست اگر نتوانست از

مالک اجاره بگیرد و توان از صاحب

اذن بگیرد اگر آن هم شد فقط

در صورتی که بدون اجیر دوم

می تواند بدون اذن به او تحویل دهد

۱۲ سبب: اجاره مستقار خواهد

اگر نکته باشد دوم

۷ آیا اجری تواند به مبلغ بیشتر همان را اجاره دهد؟

۱) بله به دلیل اصل حوازه

۲) قیل؛ غیر؛ مگر آنکه اجرة دم از جنس اجرة اول باشد
و یا کاری روی آن انجام دهد پس اجاره دیگر

۱
۲

۷/۶

ضامن چه نیمی؟



۱ - صمیمت روز تفریط

۲ - صمیمت روز تلف

اگر مستاجر اخراط در مال گردد
ضامن است

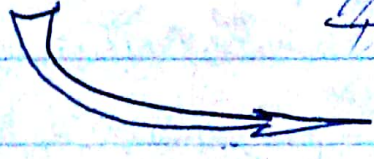
سهیدین

۱ - زیرا تا آن روز تفریط نداشتیم و آن روز
حفاظت کرده باید صمیمت همان روز تا عمر را بدهد

۲ - تا حال باشد همان به صمیمت بعلق نمی گیرد
و لحظه تلف است که ضامن بول حوازم بود

این بحث جای است که

صمیمت بازار در روزان باشد



آن مقدار کاهش نرخ که به سبب تغییر و نقص حال باشد
باید پرداخت شود یعنی اگر اسب را غرسد و نرخش پایین
آید نباید بگوید صمیمت یوم التلف کمتر از یوم التفریط است
بلکه اسب سالم در یوم التلف مراد است نه اسب ناقص!

* غلام : غلامت كنده
لحمه مستاجر (غلامت دهنده)

هنر کسی است که قولش
مطابق اصل است #

مخارج مال را باید مالک
بدهد مگر شرط کند در
اجاره که مخارج با مستاجر
باشد مانند آذوقه و ...

اگر مالک نبود و اذن مالک شرع تم ممکن نبود
مستاجر میتواند مخارج را بدهد پس از مالک
بگیرد، در غیر اینصورت اگر حیوان مرد ضامن است.

== قیل : مخارج مطلقاً بر عهده مستاجر است

اگر کسی را اجیر کرد، نفقه را باید
خود اجیر مهیا کند و روایتی هم که
دال بر افتادن مخارج بر عهده مستاجر
است سندش مخدوش است.

سند

مخارج اجیر با مستاجر
است.

719

لحمه
لحمه

منفعت می تواند شئی مطلق یا بار [بد خانه] یا جزئی شخص [این خانه]
و اجرت نیز می تواند ... [هزار تومان] ... [این هزار تومان]

* اجاره : بری، الذمه کردن
فقط به شئی، مکنی و حوزد.

(انتها)

مخسین منعت سنی

چون شخص را اجاره
معی گویند، وجه گویند.

اجاره در همین کار تلف شد

ضامن نیست.

مگر آنکه بعد از اتمام زمان اجاره عبد را معطل
کردی و تلف شد ضامن هست.

در حرابه همان ندارد، یعنی اگر حر را معطل
کردی و تلف شد ضامن نیست.
(اصدغه است)

اگر صغیر باشد باید دینه بدهد.

[دستان نیز این می باشد در این نیز معارف
بود، چنانکه یک برسد که این می باشد لفظی
نیت دیگری، آیا نیت فرق نکند در حر
در صورت غرض از دین بیرون آوردن طرف
است، ولی مقوله ما کم غرض این است که
اینها معنای گرفته اند یعنی اگر نیت بری،
کردن داشته باشی نمی شود چون دینه اش بری
هست، بلکه باید نیت بخشش نماید!]

[باز نیز پیشش نقل است، بعد حدیثان در چیز
از فریب باشد یا اشتباه بین دو فرد معامله گر!]

< مورد اول چون حال دیگری را عدواناً
نگاه داشته و له حره کسی نیست >
< کودک هم چون تحت قیمیت و له است >

[رفته بپسالم بپرد از آنای، گفت آنقا فرض کنم تو خرمی، من یک روز شما را برم کرایه و تا غروب
از شما کار بکنم و بعد با گروه زهر بیارم و بعد پس بیارم سر اوار است؟!]

آنچه حاصل منفعت
توقف بر آن دارد
بر عهده عرف
است.

= اگر اجاره ای بیشتر واقع شد (یا حیوان دیگر)
یا لان آن بر عهده کیست؟
= اجیر کرده ای کتاب بنویسد، موهجر را که باید
تأمین نماید؟

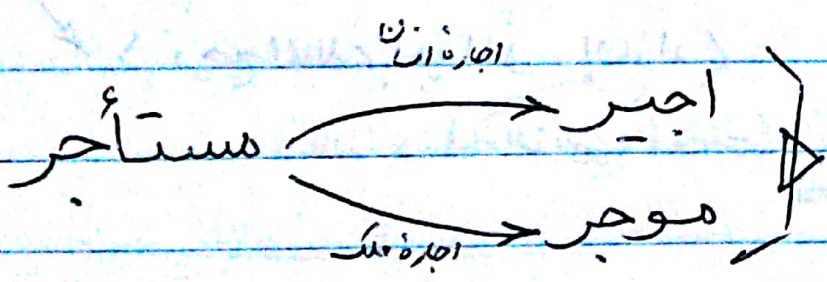
= خانه را اجاره داده، قفس را من خانه هست؟
کونرسی؟ لایب کیچی؟

عرف و گوید که بر عهده موهجر است
یا مستاجر، البته اگر شرط نکرده باشند
اگر عرف مردد بود، بر عهده موهجر
است.

- * قتب : پالان
- * زحام : انفار
- * حزام : تنگ، بندی که پالان را با آن
به لکر بندند.

اگر شرط کرده که موهجر یا مال همراه باشد
بر عهده موهجر خواهد شد.

- * سرخ : زین
- * بُرُوعه : پلاسی که زیر پالان نهند.
- * اجمال : بارک
- * مُجِد : سایه بان روی ستر
- * شَد : بستن آن ها



- * قاید : جلودار
- * سائق : عبت آئیده
- * کُش : گرد فرما داده

وصل : کسبه خودش را اجاره می دهد نباید چیزی دیگری با خود بیاورد
مگر در موارد خاص، مثل خانم ببرد عهده یا ...

* غلبت : حینت و قتل اگر معقل بہ خانہ
* قتل : قتل بیکہ

< رجوع کل مال الی صاحبہ >

قول منکر مقدم است

اصناف در

اصل اجارہ

* عتق : احوال ثابت

قبل از توقف

بعد از توقف

منکر مالک است

منکر اذن توقف هم است

< عین، مخیران دارد >

منکر اذن توقف نیست

< عین، مخیران ندارد >

منکر متصرف است

< رجوع المالك باجرة المثل و ان زاد >

(از اجرة المثل اوی می صرف)

اجرة المثل زائد بر مسمی اوی
اجرة المثل

گمر از سستی

اگر داده، دیگر حق مطالبه آن را ندارد.

اگر نداده، در حد و مالک حق اخذ زائد را ندارد.

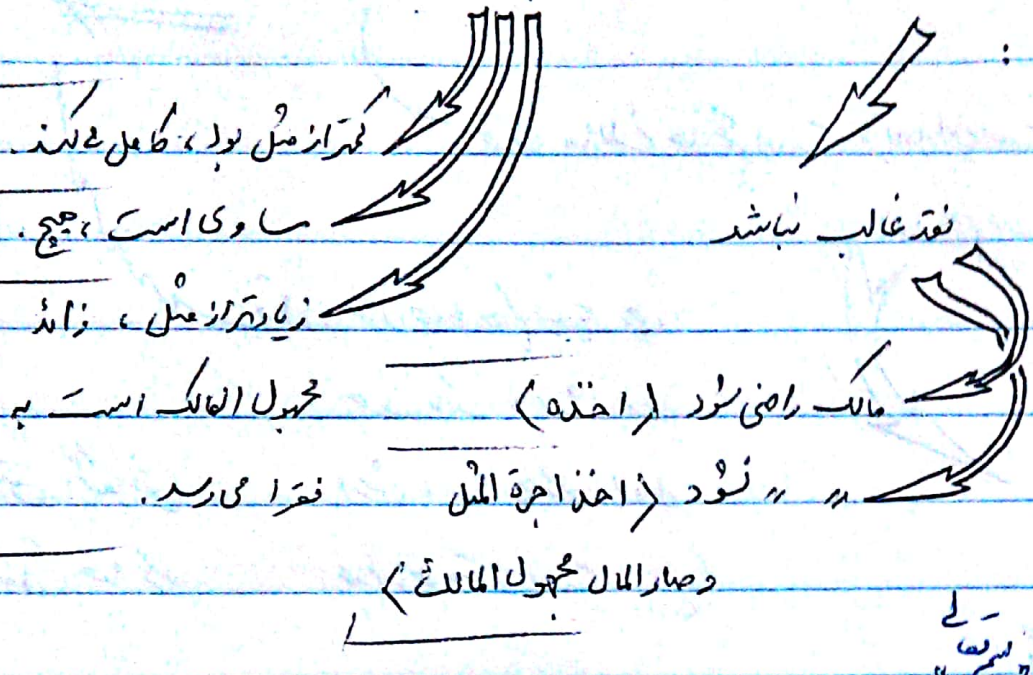
< عمود مالک و لود >

اگر داده، زائد را مطالبه نکند

اگر نداده، اخذند ساقط است

این اصناف در عین است که بیای مدعی اجارہ است و در منکر متصرف عین است!

اگر شرف بگوید اجرت ، نقد غالب است همان را اجرة المثل بگیرد مالک
 این حال خاص است :



تعداد اندکی مثل مالک
 قسم خود دو قرار بر سر
 "د" ملک را اجرة المثل
 شد

متأخر مدعی له جاز کل خانه است و مورث

۷، ۱۲

اختلاف در عین اجارة فقط دو نوع است!

حلف النافی < موجب >

[حدایا به تو
 بنام من بر من
 قوانین حقیقتاً حکماً است
 هر آن که آزاد است به عدالت آن
 واقف می شود: پ ۲]

اختلاف در مدع العین حلف المالك

اختلاف در هلاك متاع < متأخر مدعی از بین رفت موجب: هنوز حسب پلوان کرده ای >

قول متأخر حاکم است (۱) لانه امین (۲) یعنی صدقه >

امین بود که شمه اجاره دادر
 که من به دست گفته از کی
 مال را به آورد؟

اختلاف در نحوه اذن (مالک: من پراعتن فوالتم، حنبله: من تبادوتم)

قول مالک حاکم است (اصل این است که اذن قب صادر نشده باشد)

اصل عدم صدور اذن است

فیل: قول حنبله حاکم است چون

حرف مالک باعث مردز

ارث یا بدل می شود و اصل

عدم وجود آن است و ح

* فتح: ضمانت

* سنن: جدا کرد

یجب الارش ①

لا اجرة له ②

اگر تخ از مالک است حق

تکانتن هم ندارد ③

مالک حق بستن نخ بر سر

نخ حنبله ندارد ④

اختلاف در اجرة (مسأله: ... زمان در مورد ... و ...)

حلف المسأله (چون مطابق اصل است)

ل
بر
و

۲

وکالته: هي استنابة في التصرف

حرف الوصية

خروج الوصية

وکالت تنها باید چیز ثابت می شود؛ دوشا همدرد

(یک مرد و یک قسم)
یک مرد و دو زن

چهار زن در... کافی نیست ←

التمه اگر وکالت بود و مالک هم بود با این دو
قسم وکالت ثابت نمی شود و فقط حال ثابت
می شود؛

زید صدوق (غیم)
عمر دانش (طبکار)

صلی باب سرقه که حال ثابت
می شود در سرقه نه و قاضی نمی تواند دست
را ببرد و فقط مال را می گیرد.

بگر مدعی وکالت گرفتن طلب عمر از زید ←

با تصدیق زید نیز که مدیون است باز هم
وکالت بگر از عمر ثابت نمی شود.

حال دین (صلی)

بجای الدفع (زید باید مال را بگیرد بعد، بعداً اگر عمر آمد

و قبول نکرد باید زید دوباره طلب را به خودش ببرد ←

عمر از زید نخواهد
یا از بگر، از بگر نخواهد بگر باید
بپردارد، اگر از زید بگر خواهد زید

بجز الدفع (اگر دانش قبول نکرد و حال تلف شده

اگر تلف شده باز دوباره دارد.

عمر از زید نخواهد و او از بگر بگیرد و بجد
مبلغ را از بگر بگیرد.

عمر به سراغ بگر برود و از او بگیرد مستقیماً ←

کس: اکنون که بعد از شهادت

بذل را در عواحد بدهد به چه

نیت بدهد؟ به نیت اجرة

یا به جحدر؟ اگر به جحدر

باشد به نیت هم ثابت است

اگر هم به جحدر که بیع کدام از

بهدا ادعای بر آن نداشته اند

حکم به ادعای شود!

وکیل به عنوان امین موکل شناخته می شود پس در عدم افراط و تفریط در صورت تلف مال چیزی بر او نیست.



اگر موکل مطالبه کرد و وکیل بدون عذر تاخیر انداخته و حال تلف شد، ضامن است.

البته وکیل نیز ضامن است
حکس دیگری که آقا

دارد می تواند ختام
تحويل مال را نگاه
دارد تا دور حد فرام
شود، اگر چه قول او
در رد اعانت مقبول
است.

دلیل در ودیع شاهد
گرفتن ضرورت ندارد

۱۱ در ودیع اصل خفا است

۱۲ در ودیع شاهد بیگانه می تواند

ادعا کند و ودیع را رد کردم و ضامن نیست!

وکیل در بیع و لازم است

چون خلاف این از مراتب افراط و تفریط

است و اگر ضایع شد ضامن است.

پس وکیل در ودیع بیرون حد
نمی گیرد و لکن وکیل در بیع باید
شاهد بگیرد

البته اگر در حضور موکل تحويل داد

و شاهد گرفت دیگر ضامن نیست.

اگر موکل بقرض گذاشت قسط گرفت
 اگر موکل اجاره دهد، وکیل می تواند
 دو طرف بیع باشد، هم فروشنده و هم
 خریدار



۱۱ = اللاق در جواز است
 ۱۲ = ردایه دارم که دال بر منعند

اگر در اصل وکالت اختلاف
 شد، اصل عدم وکالت است
 (استصحاب جاری می شود) پس
 منکر قسم می خورد

وکیل منکر وکالت است چه روشن است که قسم بخورد
 موکل منکر به روشن است

مسئله: یکی در فروش خانه خود شرط کرد که خریدار

۱۳؟

او را وکیل در امری کند، سپس بعداً
 برابر اینکه فروش را فسخ کند ادعا کند که

خریدار او را وکیل نکرده (در آن زمان معین شده) موکل ادعا دارد
 که وکالت داده و وکیل منکر است تا عقد را فسخ نماید!

[آن ترتیبی است که در زیر گفته
 می شود و چیزی که ایراد
 بر آن ظاهر نیست باشد
 ولی باقی تجدد از کور سید الاستاد چه
 این تغییر میر و آن رئیس او باشد و در متون در
 عمدتاً مشکوک است، باید در ترتیب سفیانت باشد

اختلاف در ادعای:

۱ = قولاً = در صورت قول موکل مقدم است

که ظاهر ادعای است پس قول اول مطابق ظاهر است و ثابت

۲ = تفصیل = اگر پول برده (بجمل، فرد)
 موکل مقدم است

۳ = تفصیل = اگر پول برده (بجمل، فرد)
 موکل مقدم است

لیس علی الحسین بسبیل

شاید ما : جعل ندانستن دلیل امانت داری بودن هم اگر باشد

امانت داری بودن هم که دلیل تقدم نشود، همانطور

که با وجود جعل هم این است در مقدم نشود، اگر چه

این را هم بنده هم بر فرض تقدم وکیل، اودا قسم و دلیله

سیر بنده قسم و حیدر! سیر این قاعده نشی سیر برای

این معنا نیست!

تقریب : قول فعل ما ینبغی معناه
بعدهای : فعل ما ینبغی ترکیه

[عقد اہل عدم تقریباً است و استجاب از این سو باشد و در حالیکه اہل تقریباً است چرا باید عدالت کے دست کہ عدالت کے حصہ غیر جوئی است پس اہل عدم عدالت است عادل بودن دلیل می خواهد! ج]

مردی پس زنی آمدہ و ادعا کردہ کہ وکیل مذکور مرد حتم تا تو را بہ عقد آوردم و ہر ای یقین کند و عقد را می خواند پس موکل را آید و ادعا کند کہ تو را وکیل نکردم.

مس و حاکمی: این مثل تمام بیع مقولہ است کہ ملکیت متزلزلہ آورد و محظور است بی نوع ملکیت حاصل فرستد حراتہ بر مدعی و نکالت بار می شد!

موکل قسم می خورد، عقیدہ ہم می خورد پس عقد بدون دخول و نبود کسب شرط بہ عقد (وکیل کسب نہ را می دهد)

ج: نہ اصلاً عقدی از اول نبود!

قول دوم: و وایت موجود صغیفہ السند است پس عقد باطل بودہ و اصلہ نہای صغیفہ دارد و چرا وکیل بر غیر زوج کہ ہرین واجب نمی بودہ هیچ بنودہ و هیچ ہم نیست.

اگر زوج وکیل را تصدیق کرد یعنی تواند با داری

* بضع: عورة المرأة

① از مرد کجا احد اورا طلاق دهد: اگر بیعت است:

ازدواج نماید چون خودی

✓ ② خود طلاق خود را بگیرد

یقین دارد بہ اینکه زن

✓ ③ حکم شرع و طائفہ دارد طلاق بگیرد

داری است سر راہ دارد:

✓ ④ مہر کندہ شوہر بگیرد.

↓

سر نظر هست!

17 Oct.

۷۲۶

بیت

شکستنی : اینجا که در وکالت گفتیم نباید تعلیق باشد در صغیر

آیا طلاق تعلیق صحیح است؟!

برابر شود ولی بود که معلوم نبود باید یا نباید و اگر

اگر این خانم زوجه من است پس طلاقش دادم < اینی منظور چیزی نیستیم اگر محقق است بر

این طلاق مانع ندارد.

موکل : خدان کار را نکردی
وکیل : انجام دادم

« اختلاف در عرف وکیل »

میل : شک دارم بفرموده

یا چیز، اصل این است

که بفرموده نکردی

موکل مقدم است و

قسم می خورد.

شکستنی : وکیل باید قسم بخورد

چون از اموری است

که کار شخص است و چه

با کس خبر نشود، در این

موارد قول شخص بجز فتنه

است.

« اختلاف در قیمت »

وکیل : کتاب را ۸۰ تومان خریدم

موکل : تو ۶۰ تومان خریدی

(قیمت بازار ۸۰ تومان است)

میل : قول موکل مقدم است

چون ۶۰ تومان بفرموده

است در ۲۰ تومان شک

دارم. طه باید حرف وکیل

عروضه را در ۲۰ تومان مسطر کردیم بر موکل و

ما مجاز نیستیم بدون علم بک را بدون کسب سازیم.

وکیل خلاف ظاهر بفتح فرمودید بر
قول او مقدم است.

استحقاق الشریک المحصنة المبيعة فی شریکة

شفعة : شیع سهم خودش را حجت سهم دیگری قرار می دهد.

شفع : حجت نکرد چیزی را با دیگری
بلکه از دو شریک سهم خود را بدون اطلاع دیگری
به تخفیر یا برتری فروشد، شریک می تواند مبلغ را

اشکال : باید در تعریف آورده شد که
بدهد و آن سهم را به سهم خود منقح سازد
این در شریک شرط است یا مال
غیر منقول باشد !!

جواب : اینها اعمام هستند می شود.
اشکال : تعریف مانع نیست (منقح و اصل
علاوه بر یکی از دو شریک سهم دیگری را بخرد)!

اشکال : شرط دستور باشد، یک سهم
دیر را بخرد، این در تعریف داخل
جواب : بجز در احوال خودک مشق قلبی به بدو آن مال است
باید داشت، قائل صاحب است یا سابقاً ! تعریف
توی شریک باید در حال شریک مستحق حق شریک

جواب : این اشکال وارد است لهذا تعریف را
اصلاح کنیم :
بارت، اگر شریک سهم دیگری را خود در مستحق حق
شریک خود نیست چون شریک ندارد، پس خود به خود از
تعریف خارج است

شفعة : المحصنة المبيعة لغیر المستحق
یا : استحقاق الشریک تملك المحصنة ...

چون در (۷) شریک به واسطه خریدن مستحق شده است.

شرایط شفعه:

- ① دو نفر باشند.
- ② غیر منقول باشد.
- ③ قابل تمت باشد. (مغازه تنگ)
- ④ هنوز قسمت نشده باشد.

[اصلاً این سه اشغال و عواید سخن است و نه از حلقه کتب آمدن لفظ الشفعا در تعریف شفعه یا این است یا خبر، یعنی بازمانده از کسر شفعه حق شریک باشد به آن شفعه درین میان حلقه کتب و عواید شفعه مولد است هذین که سبب الشفعا شریک در سهم دیگر مالک در حدود حالت اکثر شریک

و چون در (کتاب شریک) وارد باشد

استحقاق شریک سهم = استحقاق خود این
 شفعه برای این است که مال تمت شود، در مال خود به خود قابل تمت بنابر دیگر یا غیر حق شفعه نیست

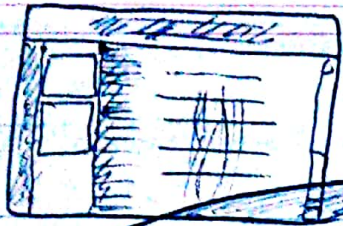
خود سهم آن دیگر (یعنی منظور اکثر شریک خود صاحب حق باشد) و همین آخر است و در معنی لا شفعه آن چیزی است که بواسطه آن شریک

شرط ⑤ در دو جا مطلقاً می شود آنچه که در راه آن زمین یا در عهد آب آن شریک هستیم، حق شفعه آنکه که می تواند هم سهم شریک را بخورد.

مستحق سهم فروخته شده در صورت شریک بود و در هر اگر در رد اشغال باشد شفعه لا شرطی داشته اینجام که دیگر حق شفعه را منظور است شریک، شریک با نفع است در شریک شریک که باز شریک با نفع نقض شده بود استماع بیع!

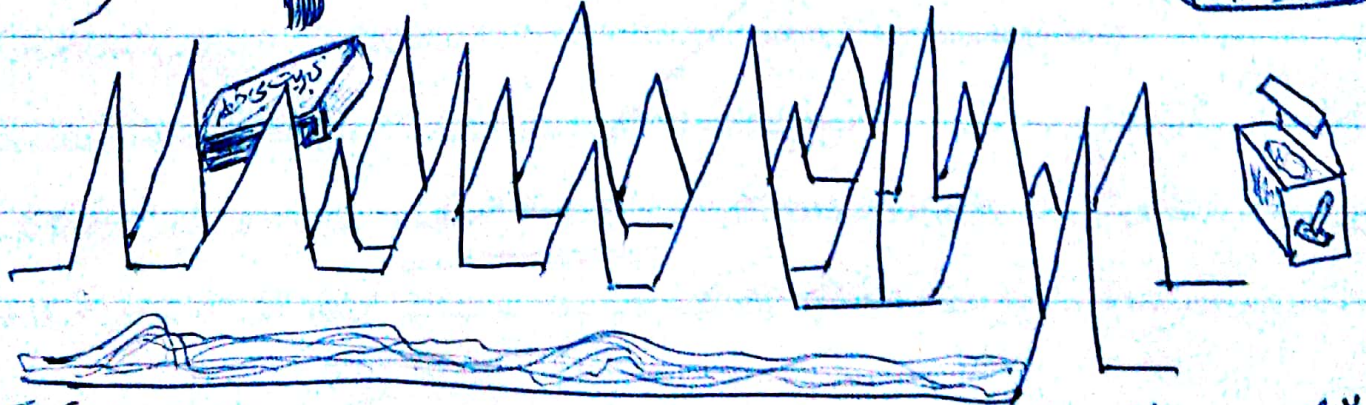
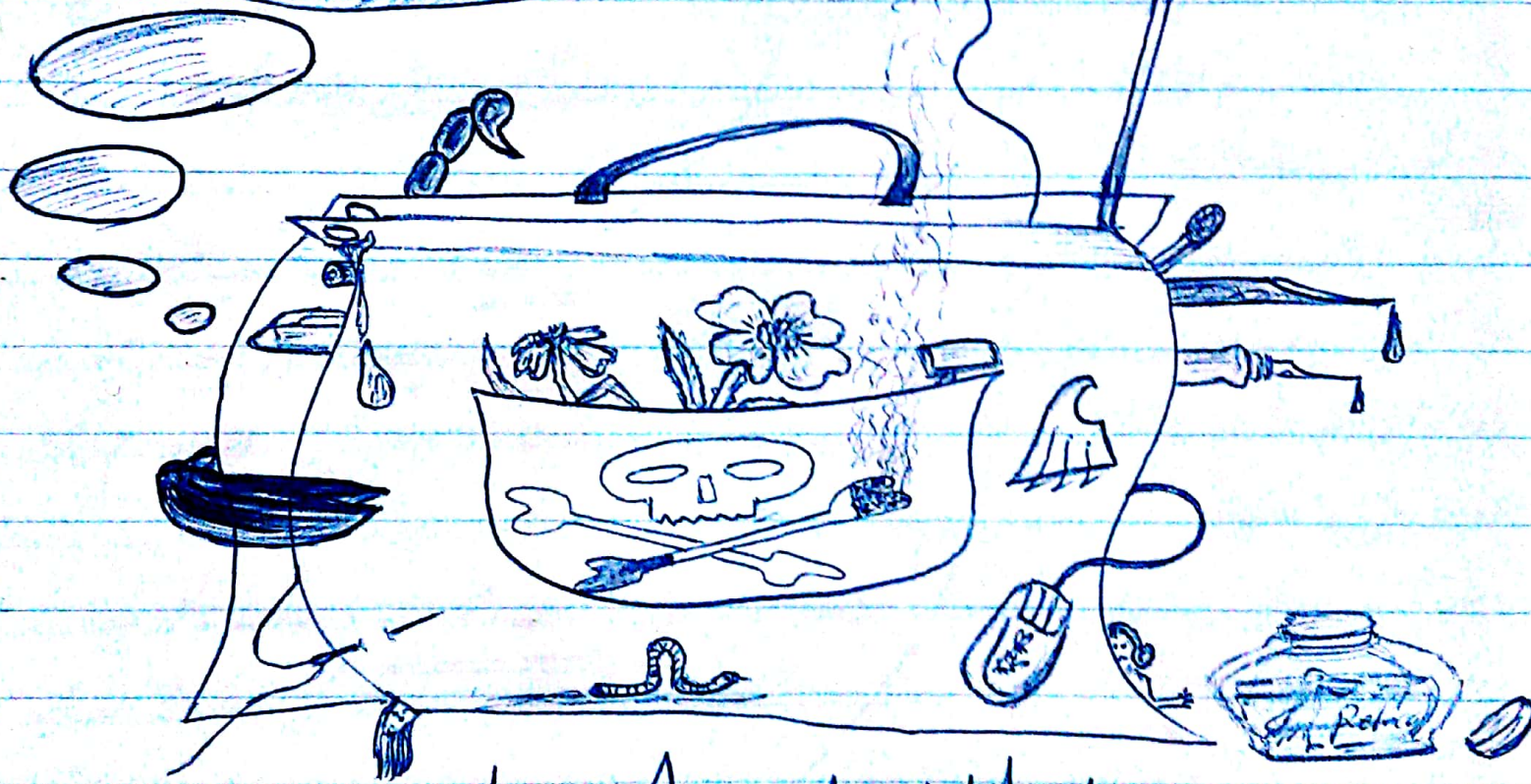
بسیار اصلاً این صدمه است که شریک بواسطه بیع سهم شریک مستحق آن شده چون خود شریک است، زیرا این الشفعا بعد از بیع استحقاق در معرفت است و اگر استحقاق استحقاق است یعنی حق دارد بولایه همه و تکلیف کند

آیا با زنی اینجی در آید؟



... بی اسرائیل و جعلاً منهم لئلا یهدونا بامرنا
لما صدروا وانهم بانائنا قنون ۵۰۰

* حجاز : راه
* شیب : نرداب باری



چه قدر تے دارد خدا...!

بگفته تواند در آن واحد این چه چیست داشته باشد...

چند عجیب است ...

۱۳۹۲

مفلس : کسیکه به جهت بدحکاری حاکم شرع او را از تصرف در اموالش منع کرده.

✓ اگر سهم شریک با بیع خیار مفوضه شد لا مثلاً شرط کردند که تا یک هفته هر کدام خیار فسخ داشته باشند :

ششخص : حصه مفوضه شده از شرکت

شیخ موسی : با بیع ملکیت می آید بعد از اتمام زمان خیار ملکیت می آید بیع حق شفعه بعد از یک هفته می آید

سهمیدانی : این ملام بعضی اصحاب به محل است

نگویید باید بعد از اتمام

حق خیار باشد زیرا این

از آن نیز فایده دارد

زیرا بعضی شفعه اقد

کردن شریک از مکان

استفاده می برد مثلاً

استفاده از درختان و...

در نما، در تلف، در صورتی دارد

سهمیدانی : شهردیس بیع ملک معامله که شش نیست

چون غرض مشتری رهایی از ملک است

در آنجا که بیع مقولاً راه و ملک است مشتری نخواهد

مشهور : همان لحظه ملکیت منتقل می شود پس فوراً حق شفعه می آید، مگر به بعضی فسخ، شفعه به هم می خورد.

(بعضی فقهای امامیه) بعضی اصحاب : ملکیت به مجرد بیع است

مگر شفعه بعد از یک هفته می آید

زیرا در این زمان اخذ شفعه مجرب است

مصنف در دروس : اخذ شفعه خیار مشتری را از بین

می برد زیرا فسخ از کسب مشتری اخذ نمی

است که مشتری از شریک گرفته است!

قول به نوز

فرد تراخی در شفعه: ① چون شفعه حذف اصل است قدر متیقن را در نوز که نوز است

② چون استقامت بقای شفعه دارم مثل حذف اصل حل می شود

قول به تراخی

شفعه چه می شود؟



به اماله: شفعه هبت

عيب است

به عيب: عيب است

به عینا دیگر

الفلساخ

تأثین به نوز و نوز اگر بیع برای
شرک ثابت شد باید نوز را اخذ
شفعه کند و الا هتس باطل می شود.

فسخ به صیاد

کس متعین عیب دارد (بیع به هم زدند)
کس متعین عیب دارد (مشرقی به هم زدند)

شهادت: سب خیار بیع است با عقد
و سب شفعه و سب با عقد بیع مساوی اند

① شفعه مقدم است > هم زمان با بیع شفعه صیاد آمد و ادرا شفعه خیار را بید می زند

در هبت استقامت حال سابق می دانیم به خاطر عیب شفعه صیاد است

② مجمع بین هتس

② حق با سابق است

که (حرکت زودتر از حق استفاده کرد مقدم است شفعه یا خیار)

③ خیار مقدم است > علت خیار که عیب است قبل از آمدن معامله مدعوم بوده است

در سب خیار مقدم به سب شفعه است

هر کس به هر مهر ارثی مرد
به همان نسبت از حق شفع هم
ارثی مرد.

شفیع اول ثمن را به مشتری بدهد
پس ثمن را از او بگیرد!

بنا بر آن قول که صلح را بعد
مستقل اصاله است
باصح حق شفع می آید.

اگر بایع مشتری با هم توافق کردند برای اینکه هر یک بتواند
حق شفع را اخذ نماید، مثلا ملک ده هزار تومان را صد هزار
تومان معامله کردند به شرط آنکه ۹۰ هزار تومان را بایع بعد از بیع
به مشتری بدهد، این قول شفع یا نفیحه و حقه حق شفع نیست
شفیع یا باید به همان صد هزار تومان اخذ شفع نماید یا حقه را
دهد، زیرا ثمن صد هزار بوده است!

مشتری و شفع اختلاف کردند در مقدار ثمن:

قول ۱: قول مشتری مقدم است زیرا

او اعرف به عدل است و ملک

اکنون در ملک او است.

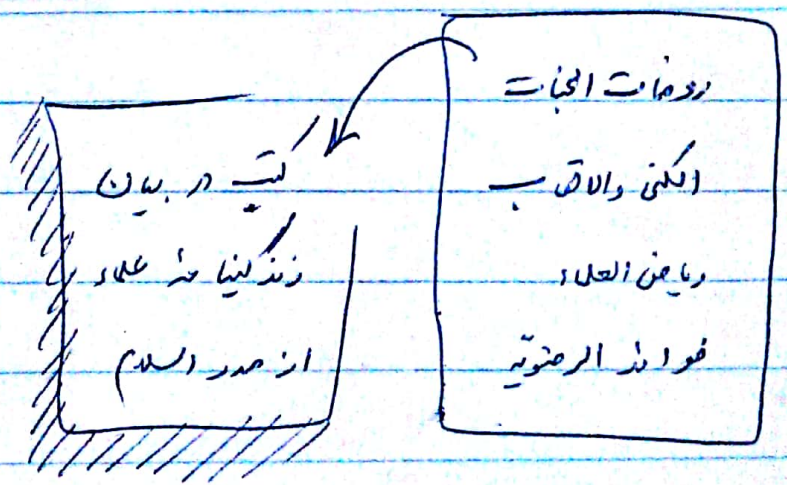
قول ۲: قول شفع مقدم است چون اصل

عدم زیاده است بر قول مشتری

است، از طرفی اشک نیست نبود که همیشه

قول مالک مقدم باشد در بیع داشتیم مواردی که

قول او مقدم نبود!



اصول عدم تأخر است و مشتری
 ابتدا شفع سهم را خرید است و بعد مشتری
 باید قسم بخورد که بعد از آن خریدم
 یا قسم بخورد و شفع بر من ندارد.

تأخر شفع واجب بود و تا اول مشتری تا حق

شفع باطل بود.

اصل عدم التحاق شفع است

اختلاف دیگر آنکه هر دو مدعی می شفع باشند

هر کدام بگوید من ابتدا خریدم!

هر دو مانند شفع بود هر یک که شریک

بوده اند، شریک باقی ماند.

قیل : اگر آن را شرط نکنند سابقه حرام است

آیه در سابقه محل شرط است (دادار)

شبهه : حیر ، ضرورت ندارد

براستند
روایت معنی
از عاتق

شرط سبق :

① مبدأ و مقصد دقیقاً مشخص باشد

② عوض معین باشد

③ باید حیوان مورد سابقه نمایش داده شود

④ احتمال بردن یکی از دو اسب باشد (برابر حدود احتمال برد باشد)

⑤ عوض را باید برای برنده کنار بگذارند (یا دادار جلوس شده)



شرط رمایه :

① تعداد برتاب مشخص باشد

② تعداد اصابت کمر لازم باشد و بجزه نندم مشخص باشد

③ مقدار فرود رفتن نیز در حد مشخص باشد ④ دست نیز مشخص باشد که کدام

نوع برآورد معتبر است

روش : تعداد تیرها افتد

حاصل : قیمر که با جود در اثر

تیری که از آن کمر هدف بردن آید

نمی گذارد

حاصل : قیمر که در هدف فرو می رود

چگونه می شود اسلام ناب اصادر کرد؟

خازن : تیری که با خود در نزدی بود و ضعیفانه دارد کند.

جعلاً ← لغة : ما نُجْعَلُ على فعلٍ .

اصطلاح : صيغةٌ شريطةٌ تحصيل المنفعة بعونٍ مع عدم اشتراط العلم بها .

مسئول : لازم نیست عوض معلوم باشد .

مسئول : اگر چه اصل جعل معین نماند بلکه وجهه است .

میل : تفصیل ؛ اگر مجبور بودن ، اسباب نزاع می شود پس صحیح است .

واجب بر عامل نباشد .

بگوید ؛ سوگند ۱۰۰۰ تومان بر من ده در ده

وام بعد ۲۰۰ تومان بر او می دم !!

احتیاج به قبول لفظ ندارد .

[قَالَ الْمَعِينِ وَ أَقُولُ الْجَمَلُ مَا لِي بِهِ قَابِلِيَّةٌ]

المعِين ولو هذا المعِين يقع بعد و صوابه !

* صبرة : گویم ، گفتم

جامل باید غافل و بالغ و غیر مجبور باشد

درحالتیکه عامل شرط حاضر ندارد .

~~~~~

جعاله نسبت به عمل لزوم ندارد. ← اگر معیج کاری شده باشد  
 در ... جعل لازم است (اگر کاری شده باشد) جایز باقی می ماند.

== شهید ثانی : بهر است بگویم جعاله من و کالت  
 همیشه جایز است و اصلاً لزوم ندارد.  
 فقط اگر نکرده باشد آن کار حرام  
 است لهذا اجرة آن را می گیرد!

اگر طاعت جعاله را نسخ کرد پس از  
 عمل باید در آنست و در عمل ندانست  
 تا عمل را تمام کرد

عامل تمام اجرت را از  
 جعل می گیرد

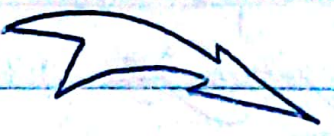
اما اگر در حین عمل شهید بر اجرت کار  
 را که کرده است بگیرد.

اجرة المستر

اگر جعل جعاله را

تجدید کرد با ارضان  
 دیگر غیر از اولی، باید به جعاله  
 دوم عمل شود، اگر عامل صیغه دوم را هم بشنود

چون دوم ناقص و متضمنی کننده جعاله نخست است.



اگر عامل یکی را  
 شنید، معتبر آن دیگری  
 است که شنیده است و بهر هماغس عمل می نماید.

اگر عامل مطلق گفت که حرکتی است یا بیاید  
یا تصریح کند که به دست من بدید، آوردن است  
تا دم در بماند مثل کافی نیست، اگر جلور در بماند  
مثل عامل فرار کند یا بگریزد، اینجا عوض برابر عامل  
قائمت نیست.

اگر عامل بعد از شروع عمل جعله اول  
جعله دوم را شنید، حتی دارد نیست  
آن کاری که از جعله اول انجام داده و  
از جعله دوم به آن مقدار باقی مانده که  
انجام دهد می برد.

البته شاید تا فرماید احتمال دارد در صورت  
موت، عامل مستحق جعل باشد، زیرا مانع  
از طرف خداوند بوده است نه عامل.

اگر عامل جعله را شنیده بود و  
تبرعاً حال او را آورد، دیگر مستحق  
جعل نیست.

- ۱) مستحق است  
۲) در نیت  
۳) تفصیل؛ اگر علم داشته باشند بر این  
چیز ندارد ولی اگر نمی دانند این  
مطلب را  
جعل به او می رسد.
- اما اگر در عین جهل به جعله امید  
به گرفتن چیزی داشته بود در آن است:

اگر اجرت برابر جعله تعیین نشد یا ندومم بود؛

① اجرت المثل و دهد

② روایت است که عبد الله بن ابراهیم شریک را در دینار و اگر

خارج شریک باشد دینار می شود.

به خاطر کلام شیخ صید گفته اند  
در مورد شریک هم همین نص است

مشهدی: اهل بدر خود عبد الله ما انما کلام

چرا که شریک و در فرض کنیم قیمت

عبد از این مبلغ کم بود حاصل باید

بزرگ قیمت عبد جعل بدهد!

اگر بپذیریم فاجایم بگویم باید اول را

بدهد یا قیمت عبد را یا نرخ صورت را

و بگویم روایت نظریه غالب داشته است

مقال شریک = ۱۵ نخود

مقال بازار = ۲۴ نخود

مقال شریک = ۱۶ = ۷۵ مقال بازار فطر

مقال شریک = ۱ = ۷۱۵ مقال بازار فطر

دینار = مقال شریک

مقال شریک = دینار شریک = ۱۰ درهم

ابو علی جاشی }  
ابو جاسم }  
۱۱۰ دینار (حدود معتدلی اند)

شیخان در علم کلام

شیخان در علم فقه

{ شیخ طوسی }  
{ شیخ صید }

اگر سه جعبه کفایت :  $\frac{1}{3} + \frac{1}{5} + \frac{1}{6} = \frac{2}{5} = \boxed{2}$  } زید اگر بیادری ۳ دینار در دم  
 عمر ۲ ~ ~ ~ ~ ~  
 مکر ۱ ~ ~ ~ ~ ~

کلاه دو درم ۲ دینار

اگر هر سه آوردند : زید کلاه ۳ را ۲ برد  $(\frac{2}{3})$   
 عمر کلاه ۲ را می برد  $(\frac{2}{5})$   
 مکر کلاه ۱ را می برد  $(\frac{1}{6})$

اگر گفت :

$\frac{1}{2} + \frac{1}{4} = \frac{3}{4} = \boxed{2}$  } زید اگر بیادری ۳ دینار می گیری  
 عمر لطف کنی برابر بیادری

کلاه دو درم ۲ دینار

اگر هر سه آوردند : زید نیم کلاه ۳ را ۲ برد  $(\frac{2}{3})$   
 عمر نیم از اجوه المثل ۲ برد  $(\frac{2}{4})$  دینار  $n=1$

اگر اصحاب در اصل جعبه شد

چون اصل عدم بدجاری جاعل است  
 در منکرات و قسم می خورد!

اگر در مجلس برابر یافتن ، اصحاب نکردند ، مالک گفت  
 تو قبل از برقرار جعبه طایر یافته بودی ؛ مالک قسم  
 می خورد ، چون اصل بر کاذب بودن مالک است .



قول اول : مالک برای انصار زیادت جعل قسم

می خورد ، و عامل اهل الامین بن اجرة المثل و آنچه خودش ادعا کرده را می برد .

اگر اختلاف کردند در مقدار جعل

قول ثانی : بعد از قسم مالک ، ادعای مالک اینها الله دعی است ثابت می شود .

اگر اختلاف شد :

قیل : هر دو قسم می خوردند چون هر کدام مدعی است

مالک گفت این عبد من نیست که بر آن جعل تعیین کردم و عامل مدعی است این صحیح است ، مالک قسم می خورد چون اصل بر اینه اذنته بودن او است .

و هر کدام سنگ ، مالک بر نفسی جعله عامل قسم می خورد و عامل بر نفسی جعله مالک و در نتیجه هر دو ساقط شده و اجرة المثل ثابت می شود ، یا ادعای عامل اگر کمتر

از اجرة المثل باشد

اگر ادعای مالک از اجرة المثل بیشتر بود که گفته ؟ عامل را می دهم مطلقاً .

و اگر ادعای مالک بیش از اجرة المثل باشد ، همان ثابت می شود .

وین قول ① : آنچه اصل است اگر اجرة المثل است آنچه عامل می گوید با قسم مالک منقح شد اگر خورد ادعای عامل اصل باشد ، عامل خودش اعتراف کرده مستحق اجرة المثل نیست بلکه کمتر است ! در مانع اصل اجرت المثل است و اگر استناد اگر عامل کمتر اعتراف کرده ، کمتر می برد !

تحقیق سدیدانی : اگر کلام آن دو

محمّد

۹۲  
توسط

خارج از تسبیح و یقین باشد  
اصل بر اینست از زائد است پس  
قول مالک مقدم شد بخلاف

① اختلاف در مقدار

مورد از تسبیح قول مالک مقدم است

جنس و مقدار را

② اختلاف در مقدار با تسبیح

لکه قیل : تخالف  
لکه قیل : تقدم مالک (اثری)

جدا ذکر کرد تا در برابر  
حرف آنکه هر دو را در حکم  
واحد دانستند بایستد، و بگوید

اختلاف در مقدار با اختلاف در جنس

③ اختلاف در جنس

احكام مختلفه تراسته داشته باشند آنجا که

در اختلاف متساوی قائل به تقدم قول مالک شویم

لکه در قیمت برابرند بخلاف  
نمکنند

اشکال به تخالف :

در دو مورد قسم خوردن عامل بعد از قسم مالک بی فایده است :

- ① مالک صدی ۱۰۰ عامل صدی ۲۰۰ < اجرة المثل ۱۰۰ >
  - ② " " ۱۲۰ " " ۲۰۰ " " ۱۰۰ < " " >
  - ③ " " ۵۰ " " ۲۰۰ " " ۱۰۰ < " " >
- فقط اینجا فایده دارد :

# « کتاب النکاح »

« نیکوئی »

« فَنِكَاحُ الْكُفْرَانِ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ التَّوْبَةُ » « فَانكحوا ما طاب لکم »

« من النساء »

« نیکوئی »

« وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ » نكاح سبب مؤکد است ( برابر کسی که عین باشد )

« وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ »

« وَأَمَّا تِلْكَ الْأَمْثَلُ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عِزًّا »

« يُعْظِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ »

« وَاسِعٌ عَلِيمٌ »

اگر ترس امتدادی در راه داشته باشد واجب نمی شود.

« نیکوئی نیکوئی » ← هم ازدواج در آورید

\* ایمنی ← مجرب

مجرب کسی که خود تاریخ را از دواج دهد

\* صالح: بعضی عیب کم بودند که اصلاح

و کانونی را که صالح هستند از بندهای مرد و زنان

اصلاحی زن گرفتند نداشتند

اگر تغییر باشند حذر از آنها را از فضل خودی به نیاید ندادند.

اینها زن را ندهند.

بعد از قسم مالک، عامل چه قسم بخورد و چه نخورد ۱۰۰٪ گیرد.

عامل چه قسم بخورد که آن ۶۰٪ را هم از دست بدهد، و اصلاً قسم هم بخورد باز هم ۱۲۰٪ گیرد چون خود

که عامل باید قسم بخورد تا مستحق ۵۰٪ زیادی شود چون مالک اعتراف دارد به بدی بیشتر از

می خواهد زیاد تر از ادعای مالک بگیرد باید دلیل باشد. احوال المثل است.

قال رسول الله (ص) : « من رغب عن سنتي فليس يني وان من سنتي النكاح » .

« من تزوج أحرز نصف دينه ، وملتق الله »  
[چرا حرم کرد؟ چرا؟]

في الصف الآخر «  
نتی که هر شده پیر  
نکاح هر چند درست

استفاد: من به عیبر خواست مردان را  
را در میان کند و دختر را از سواد  
عجز به مردان و او آنکه شرمنا

قال ابی (ص) :

« تزوجوا الأبیكار ما نحن  
لولا اننا لم نكنه نینستد »

اطیب سبیء اعوانها و  
أستغفها ارحاماً و ادر  
سبیء اخلاقاً و أنتح سبیء ارحاماً »

استفاد: حاجی نوری گفته دارد در چه  
خوابه بر عیبر از اینها و

اعوذ اولیاً نقل کرده است (النار)  
آری عیبر متر است کتاب  
« دار السلام » ؛ خوابه نقل می کند

بازترین هم ما دارند ؛  
عکس: نتخ ارحام گفته عن اکره  
تولد اولاد .

در عین طلبه که در مدینه بودند ، عرب که طایفه از این در این زمانه به ادر

شیخ گویند ، یکی از طلبه هم آمده دم در به مدینه و آنجا چهار سال بود ، طلبه میگردانند ، دفتر یکی از شیخ  
عرب و مقبره آن شرف رفت در مجرای و این صلب از زحمت بود ، کاروانی رفت سه ماه این  
طلبه رفت و آن امام رفت (۴) آن دختر را خواست . قنبر خوابه را می بیند که اسب را به طلبه هم مدینه  
آن مینویس عرب هم خوابه دید و قنبر حرکت آن شیخ آمده دست طلبه را پسیم و دخترش را به او داد .

# مسحبات :

\* نش : دخول آب در زمین

که آلوده ترین هم گرا دارند

① باکره

② عقیق

\* در : زیادتی مهر

که در شیرترین ستان را دارند

③ ولود (شان بچه دار شدن دارد)

④ کریمه الاصل (طلب خیر (نه آتش) مصطلح)

⑤ لا تقصر علی الجمال عا الورد

⑥ دو رکعت نماز و استخاره قبل از انتخاب

⑦ دعای حمزه بعد از آن نماز و استخاره

⑧ دو رکعت نماز حاجت

⑨ مآخذ گرفتن بر بخت

⑩ اعلان به هم

⑪ خطبه قبل از عتد

⑫ عتد در رب باشد

⑬ زمان موافق ترم در عقبرب باشد

⑭ قبل از دخول دو رکعت بخواند

⑮ بعد از دعا کند (و زنا هم منظور)

⑯ دخول در لیل باشد

⑰ زمان دخول دیش را بر مور میخ زنا ندارد

⑱ خضام جمع نام

عقبان که جلور در است برود و داخل از شود مد بعد از بد و حد است

خدا را بگوید دانم؟



محسب که روح بر کافر دارد؛  
احول کافر، فرد کافر، روضه کافر

مرآة العتول (جلد ۲۶)

قال رسول الله (ص) : « ترؤجوا لکوا ولودا

ولا ترؤجوا حسنا وجميلة عاقوا فانی

ابا هي بکم الامم یوم الیامه حتی بالسط

یظن محبطناً علی باب الحبه فیقول الله

عزوجل : ادخل الحبه فیقول : لا حتی یدخل

ابوای قبلی فیقول انه یبارک و تعالی ملک

من الملائکه انی با بویه میا مر بها الی الحبه

فیقول هذا فضل رحمتی « که چه معطله

مَجْمَعَةُ الْبَيْضَاءِ فِي تَحْقِيقِ الْاِحْيَاءِ

بیتنا ۱  
۶۲

کے درجے احیاء، العلوم غزالی (مولانا فاروق آبادی کی طرف سے) (جو چیز کے لئے انہوں نے غور کیا ہے)

قال الرضا (ع) : « من السنة

کہ تیرا روزِ دواج مزرکد، لیکن روزِ احیاء

الترویح باللیل ، لان اللہ جعل

بیدار شد گنت زود جوئی ، گنت سیمت

اللیل سکننا ، والسنة انما هي سکن »

را حجابِ ریم ، ۵۵ تفسیر لودنہ پکے پورن

قال الصادق (ع) : « زفوا سنادکم

کہ بعض کو را آب سے دادند ، گنت سے بن م

لئلا والطمعوا صغی »

بہ جہد ، گنت جا پکے کے ہستم کہ قبل از بیدار

حادر خورشید و عالم وقت طے بیدار و مدار محمد

آب سے دھم .

احیاء العلوم غزالی

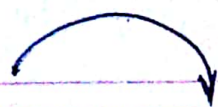
۱۹) ولیمو دھدیک یا دو روز .

۲۰) فقرا ، را دعوت کند .

قال صادق (ع) : « من ترویح والقر

فی العقر لم یز الحسینی »

سنة المرید



سنة المراد  
في  
رد من مراد  
تخلق المرید بما لم يتخلق المراد

by: Seyed Mahdi

Movashah